

ای تاریخ ما را به یاد داشته باش

هوشنگ بادیه‌نشین

۱۳۱۵ - ۱۳۵۸

به همراه منظومه‌ی چهره‌ی طبیعت، شعرها و

مکاتباتِ بادیه‌نشین - رؤیا

گزینش متن و آزمون از:

یداله رؤیایی



۱۳۹۹

راضی نبودیم دیده بر مردابِ سیاه بگشاییم
اما دستی بود که چون تکه‌ای سنگ ما را در اعماقِ این
جهانِ ظلمانی رها کرد

ای تاریخ، در ظلمتِ آب‌ها، هرچه دیدم سیاهی بود و تنهایی
سیاهی در رگ‌ها مان می‌دوید، تنهایی در قلب ما:
کلبه‌ی کهنه‌ی سکوت.

ای تاریخ، روی خزه‌ها و علف‌های آبی، چون کرم‌ها زیستیم
جز لجن‌ها و سنگ‌ریزه‌ها، ای تاریخ فضایی ندیدیم
ای تاریخ، ما را به یاد داشته

باش

دست‌ها مان تهی بود، اما قلبمان چه بگوییم؟
تو ای تاریخ! قلبِ ما را به یاد آر و گنجینه‌های بزرگ
پادشاهان را

با دست‌های تهی، قصرهای بلندِ اندیشه‌ها مان را ساختیم
ای تاریخ، حفره‌های پنجره‌های قصرها مان را هرگز
نوری آرایش نکرد
جغدی بود که بر بامِ قصرمان همیشه می‌گریست،

ابری بود که بر باغِ قصرمان
سایه‌ی غم می‌گسترده
ای تاریخ، ما آن‌چنان زیستیم که امپراتورانِ مسلول در
تبعیدگاه‌های

دوردست

تبعیدگاه‌هایی که بر آن
آفتابِ غروبِ حکومتی غم‌انگیز داشت
و پرنده‌گانی دلگیر بر شاخه‌های باغچه‌اشک می‌ریختند
ای تاریخ، ما را به‌یاد داشته
باش

ای تاریخ، تک‌درختی بیمار در پهنه‌ی کویری خشک چگونه
است؟
تک‌درختی بودیم که آسمانمان سایه‌ی بال‌های پیر لاشخوران
بود
نه مرواریدهای باران، نه طلاهای خورشید، نه فیروزه‌های
آسمان
تنها بر سرمان تگرگ‌هایی از وحشت و هراس بارید
ما چنان زیستیم ای تاریخ، که جغدی سال‌ها در ویرانه‌ای
غمناک
ای تاریخ ما را به‌یاد داشته باش

چون جوجه‌ی پرنده‌ای آواره
به‌زیرِ بالِ هر مرغ پناه می‌بردیم
زنانی را مادر، مردانی را پدر خود پنداشتیم
لانه و دانه‌ای نمی‌شناختیم، _ سال‌ها در جست‌وجوی آزادی و
محبت

بـال

گشودیم

ای تاریخ، تو می‌دانی. هرچه دیدیم جز نقش فریبنده‌ی سراب
نبود

پرده‌های رنگارنگِ پوسیده و پنجره‌های پوک
اتاق‌های تاریکِ مرطوب و دیوارهای کهنه‌ی لرزان
ای تاریخ، راضی نبودیم دیده بر این کویرِ تلخ و سوزان بگشاییم
ای تاریخ، ما را به‌یاد داشته

باش

ما در قرن بیستم می‌زیستیم و راضی بودیم این قرن را بفروشیم
و هزاران قرنِ دیگر را که از آن‌ها جز افسانه‌های کهنِ عبث چیزی
به‌یاد نداشتیم

چون کولیان، کوله‌ی ولگردی بر دوش گرفتیم